

هر کودک فلسطینی یک یاسر عرفات است.

در مقالات:

عرفات خوب است امّا، خوب مساوی با
عرفات نیست

ما نگاه می‌کنیم امّا، نمی‌بینیم ، و
فلسطینیها یاسر عرفات را با لگد
بیرون می‌اندازند!

یک اشتباه کرده ام. ارزیابی‌ام در مورد «رابرت مالی» مشاور کلینتون در امور خاورمیانه، درست نبوده و از هموطنان عزیزم پوزش می‌خواهم.

صادقانه بگویم که نوشته هنرمند ارجمندی که فرموده بودند: یاسر عرفات پدر خوانده تروریسم است - مرا به اشتباه انداخت.

آقای صیاد برای این که میخ ادعای خودشان را که عرفات چنین است و چنان است بگویند - مطالبی را از آقای «رابرت مالی»، بدون ذکر منبع نقل کرده و متأسفانه جملاتی از ایشان را با تحریف، آورده بودند. با این حال بی دقتی فقط به خودم برمی‌گردد که با اینکه برای نگارش هر مقاله خواب و آسایش را کنار می‌زنم و منتهای تلاشم را به کار می‌برم، باز اسیر نادانی‌هایم هستم.



از شما چه پنهان، «همنشین»ی که همیشه با من است و می‌داند کار سخت روزمره برای گذران زندگی، تاب و توان نوشتن را از من می‌گیرد، وقتی شنیدم می‌خواهم در مورد «رابرت مالی» و ارزیابی ناسنجیده‌ای که داشتم، باز بیدار بمانم و بنویسم گفت:

«ای بابا، این که رابرت مالی، اینجوری بوده یا اونجوری، و این حرف را راجع به عرفات زده یا نزده، چه فرقی می‌کنه؟ اصلاً ولش کن و از خیرش بگذر، در عوض کمی استراحت کن که فردا روز از نو و کار از نو، پوستت را می‌کنند... حتی من می‌گم به عرفات مرفات چه کار داری؟ بابا جون فکر نان کن که خریزه آب است...»

اطرافت را نگاه کن. بیشتر آدمها در لاک خودشون هستند، کار و کاسبی راه انداختند و از صبح تا شب دنبال پول و پله، یا ادامه تحصیل و منافع خودشون می‌گردند و به ریش شماها که از قتل عام سال ۶۷، یا از امثال حنیف و شکری و الله قلی و عرفات می‌نویسید - می‌خندند... تازه چی گیر شماها می‌ادجز به مشیت تهمت؟... ولش کن بابا جون، بیانداز دور این قلم و نوشتن را... این چیزا برا فاطمه تنبان نمیشه...»

پاسخ دادم:

[...] از این که رنج همزاد آدمی است و «خلق الانسان فی کبد» - می‌گذریم.

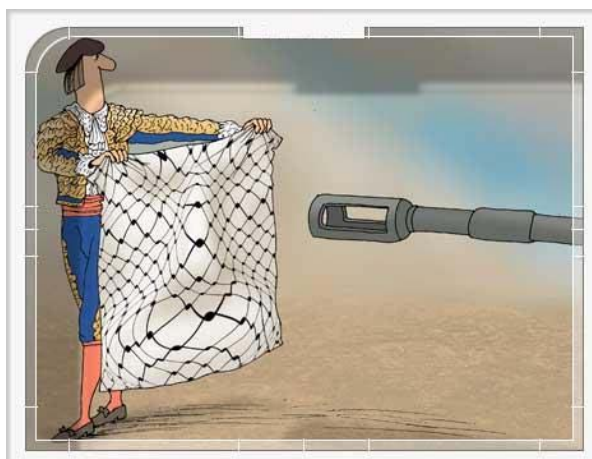
...قلم کلمه است و کلمه صاحب حیات که به آن سوگند می‌خورند:

ن، والقلم و ما یسطرون.
 قلم مقدس دیکته‌ناپذیری که به تأمل و شک اسلوبی دامن می‌زند، از نسق‌گیران سرگردنه نمی‌هراسد و ستم و تاریکی را نشانه می‌گیرد، نیز – در تیررس ابتلائات گوناگون است و هر آن ممکن است «کله پا» شود.
 برای اینکه یک قلم نجس نشود، علاوه بر دوری از مدّاحی و چاپلوسی و نان به نرخ روز خوری، بی توجه به نفرین‌ها و آفرین‌ها که هردو بی ثمر است – باید به خواننده احترام بگذارد و تا آنجا که ممکن است اشتباهاتش را تصحیح کند...
 آن «همنشین» که خودم بودم! از رو نرفت! اما سرش را زیر انداخت و گفت باشد بنویس...

خب، حالا برویم سر اصل مطلب
 عنوان مقاله «رابرت مالی» که در روزنامه لوس آنجلس تایمز نیز، در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ درج شد، این بود:

Arafat didn't blindly spurn a generous offer.
 «عرفات کورکورانه پیشنهاد سخاوت مندانه‌ای را رد نکرد.»
 اصل مقاله را در زیرنویس آورده‌ام.

هنرمند عزیز ما لابد صلاح ندیده بودند که مضمون نوشته‌ی وی را بیان کنند!
 «رابرت مالی» در این مقاله صحبت از «اسطوره‌ای» می‌کند که گویا بر پایه آن «باراک» نخست وزیر اسرائیل «پیشنهاد سخاوتمندانه‌ای» به فلسطینی‌ها ارائه داده، اما با مخالفت یاسر عرفات مواجه شده است! روضه‌ای که رادیو اسرائیل نیز همیشه می‌خواند.
 رابرت مالی نوشته بود: «همه پیشرفت‌هایی به دست آمده در مورد صلح در مدت دو هفته مذاکرات کمپ دیوید بر باد رفت.» ، اما او هرگز نگفته بود که عرفات این پیشرفت‌ها را بر باد داد!



رابرت مالی در نوشته‌ی خود در نیویورک تایمز ۸ جولای ۲۰۰۴ از «اسطوره‌های خطرناک در مورد کنفرانس سران در کمپ دیوید» نیز، سخن می‌گوید و در شماره ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۲ گاردین مقاله‌ای تحت عنوان «چرا باراک حق ندارد» – اسرار ناگفته کنفرانس کمپ دیوید را فاش می‌سازد.

بدون این که قصد دفاع از «رابرت مالی» و همه مواضع وی را داشته باشم، این که نام وی را کنار آقایان پرویز ثابتی، نیما راشدیان و مناشه امیر قرار داده بودم، که محبوبیت عرفات را برنمی‌تابند – از خوانندگان عزیز این مقالات پوزش می‌خواهم و از نویسندگان و مترجم محترم، آقای بهروز عارفی که مرا راهنمایی نمودند، سپاسگزارم. رابرت مالی گرچه مشاور کلینتون در امور



خاورمیانه و حاضر در مذاکرات کمپ دیوید بود، اما همیشه نسبت به عرفات و فلسطینی ها با احترام برخورد کرده است، که من نمی دانستم. دیروز دقت کردم که دشمنان فلسطین حتی از او به عنوان مدافع خستگی ناپذیر عرفات یاد کرده و پشت سرش صفحه هم گذاشته اند. [برای نمونه مطلب زیر را کلیک کنید که خیلی گویا است.]

رابرت مالی، ناز یاسر عرفات را می کشد.

Malley Mollycoddles Arafat

گرچه داستان کوزه و آنچه از آن می تراود، روشن است و به قول مولوی: هرکسی بر طینت خود می تند - اما اجازه می خواهم به نکته زیر گریز بزنم. امروز دوشنبه مهشید آریائی بیست و ششم ماه عبری هشوان (هفتم آذرماه خورشیدی) - بخش فارسی رادیو اسرائیل بازهم در مورد یاسر عرفات لجن پراکنی را از سر گرفت و در مصاحبه با یک جناب خیلی پارسا (از لوس آنجلس و تلویزیون پارس)، هم به فیدل کاسترو، و هم به رهبر فلسطین توهین نمود.



عرفات به روایت اشغالگران

آقای مهرداد پارسا از امثال عرفات با عنوان «آلودگی ها و آفات انسانی که وقتی مرد، جهان راحت شد!» - یاد کردند. نسبت دادن جنبش فلسطین به تروریسم، در خوش بینانه ترین حالت، نشانه عدم شناخت از تاریخ کشمکش اعراب و اسرائیل، در نیم قرن گذشته است. البته حق آقای پارسا و هر کس دیگری است که از سیاست های اسرائیل و هرآن چه به آن مربوط میشود دفاع کنند و نیز حق ایشان است که هر سیاستمدار و رئیس دولتی را زیر ضرب ببرند، ولی... ولی دست بردن در واقعیت های تاریخی ناحق است.

آقایان و خانم های محترم که به مقاومت مشروع یک ملت تحت ستم برچسب تروریسم می زنید، حقیقت رود خروشان است که سنگ انداختن ها نمی تواند راهش را سد کند.

هیچ کس مبارزه آزادیخواهان آمریکایی را در برابر سلطه ی انگلیس، که در پایان قرن هجدهم رودروی ستم ایستادند و حتی شبانه به کشتی های دشمن هجوم برده، شبیخون زدند - تروریستی قلمداد نکرد. هیچ کس جز فاشیست ها و نوکرانشان مبارزان



مقاومت فرانسه - «رُزفرانس» ها، و کسانی را که می رفتند گل نسرين بچینند و برای آزادی سرزمین شان سلاح به دست، با اشغالگران نازی به مبارزه برخاستند، تروریست نامید...

برای فرهیختگان جهان روشن است که جنبش مقاومت فلسطین به این دلیل پا گرفت که سرزمین فلسطین به اشغال اسرائیل در آمد و به رغم تمام قطعنامه های سازمان ملل، اسرائیل با پشتیبانی اجداد سیاسی بوش و بلر از تخلیه این سرزمین و شناسایی حقوق مردم، خودداری کرد.



برای یهودیان بافرهنگ و صلح دوست که در آتش فتنه
گری می‌سوزند و بهره‌ای جز دود ندارند نیز، روشن

است که ظلم امروز، ظلمت فرداست.

فوت کردن به آتش برادرگشی، آخر عاقبت ندارد. شما باد می‌کارید پس چرا هر کودک
فلسطینی یک یاسر عرفات نباشد؟ چرا از پای بنشیند؟
ناله آب از ناهمواری زمین است.

زیر نویس:

۱- با کمال ادب از جناب آقای مهرداد پارسا می‌پرسم منظورشان از «سنگِ
حجرالاسود» که در گفتگو با رادیو اسرائیل بکار بردند - چه بود؟
«حجرالاسود» به معنای «سنگ سیاه» است، سنگ حجرالاسود یعنی چه؟ سنگِ
سنگِ سیاه؟!
من به دانش حقیر و قلم فقیرم واقفم، اما صادقانه می‌گویم که به عمد متّه به
خشخاش گذاشتم.

۲- برخی از نوشته‌های «رابرت مالی» که با Hussein Agha تنظیم نموده، این‌ها
است: با کلیک روی هر کدام دیده می‌شود.

کمپ دیوید ، تراژدی اشتباهات

فلسطینی‌های گمشده

ابو مازن، آخرین فلسطینی — ترجمه آقای بهروز عارفی

معمای عرفات

۳ - اصل مقاله رابرت مالی که گویا مرجع داوری
آقای پرویز صیاد قرار گرفته، این است:

«عرفات کورکورانه پیشنهاد سخاوت
مندانه‌ای را رد نکرد.»

**Behind the Camp David Myth
Arafat didn't blindly
spurn a generous offer.**



مصاحبه رابرت مالی
با یاسر عرفات



**by
Robert Malley**

It took Yasser Arafat many years to persuade his fellow Palestinians of the wisdom of the two-

state solution, and it took longer still to convince Americans and Israelis of the genuineness of his views. Yet it took only two weeks at Camp David in the summer of 2000 to wreck all the progress that had been made and for Arafat to regain the pariah status he once held.

Those talks failed, and in the aftermath a myth was born that has had a lasting and devastating effect: that Israeli Prime Minister Ehud Barak made the most generous offer possible, but that Arafat summarily turned it down. He did so, the story goes, because he never really believed in the Jewish state's right to exist in the first place and because he had never really hoped to reach a just, comprehensive and lasting peace with Israel. Since 2000, it is this narrative - Camp David as a metaphor for Palestinian rejectionism - that has ravaged the Israeli peace camp, distorted both U.S. and Israeli policy and badly undermined confidence in a peaceful settlement of the conflict.

Why Arafat acted as he did during those 14 days will hover over any appraisal of his life. I was a member of the U.S. delegation at those talks and have never concealed my frustration with the Palestinians' attitude. Divided, they spent more time backstabbing each other than seeking a deal. Suspicious, they were quick to see potential loopholes and slow to recognize possible leads. Passive, they failed to put forward their own ideas, leaving it to others to present proposals they could then conveniently turn down. In all this, Arafat played his customary role - sitting back, standing still, staying mum.

Still, some reminders are in order. First, the question is not whether Arafat was up to the occasion - clearly, he was not - but whether his attitude reflected an inherent inability or unwillingness to end the conflict. As many Israeli and U.S. participants in the talks now acknowledge, numerous alternative explanations help account for his behavior: utter distrust of Barak, whom he saw as having humiliated and ignored the Palestinians and who he believed violated commitments; a rushed timetable oblivious to Palestinian political constraints; concern about domestic opposition at the popular level and divisions within the elite; and the absence of support from Arab countries for a deal. Arafat, as anyone who dealt with him knows well, moved only when compelled, preferring the ambiguity of deferral to the clarity of choice. At Camp David he had every reason to postpone and, as he saw it, little incentive to decide.

Second, although Camp David undoubtedly was a breakthrough, and although Israel was prepared to concede far more than in the past, the deal

nevertheless didn't meet the minimum requirements of any Palestinian leader. Washington now welcomes the new leadership of Mahmoud Abbas and Ahmed Korei, but it is worth bearing in mind that neither could have embraced the Camp David ideas - and neither did.

A third oft-neglected point about Camp David is that the Palestinian positions, though clearly inconsistent with Israel's, nonetheless were compatible with the existence of a Jewish state: a Palestinian state based on the lines of June 4, 1967; Israeli annexation of limited West Bank territory to accommodate settlement blocs in exchange for the transfer of an equivalent amount of land from Israel proper; Palestinian sovereignty over Arab neighborhoods of East Jerusalem and over its holy sites; and implementation of the refugees' right of return in a manner designed to protect Israel's demographic interests. Those stances probably went beyond what the Israeli people could accept. But why is that any more relevant than whether Barak's stances went beyond what the Palestinian people could stomach?

The more difficult question is not why Arafat rebuffed the Camp David ideas but why he failed to embrace the Clinton parameters five months later in December 2000, which came far closer to meeting the Palestinian principles. By then, however, everything had changed. The intifada was raging, Palestinians were seething and mourning their dead, and many of Arafat's advisors were counseling against the deal. Arafat, ever the short-term tactician and with his finger invariably fastened to the public pulse, wanted neither to reject the deal nor embrace it, basking in his reinvigorated popular status and unsure whether he could swiftly turn his people's mood from anger at Israel to peace with it. With President Clinton only weeks away from leaving office, and Barak not far behind, he probably believed he could wait for a better time, feeling more comfortable riding the wave of popular anger than risking his domestic status with a controversial agreement. Why rush to solve a 50-year-old conflict in a mere five months?

Besides, every previous encounter had suggested that if he held out for more, more would soon be offered. How Arafat will be remembered is a matter of historical interest, but, far more than that, one of great political import. Whoever succeeds him will lack his legitimacy, and any future peace agreement inevitably will be measured against what, in his people's eyes, would have been his stance. Arafat was a man who resorted to violence and tragically missed several opportunities. But he also was the first Palestinian leader to embrace the two-state solution and recognize Israel's right to exist. If we wrongly choose to depict Arafat as the man who could only say no, his successors will find it virtually impossible ever to say yes.